



جاسوسی سبیل زورویی

نویسنده: دانیل سگنس

تصویرگر: فران کوئادو

مترجم: کژوان آبهشت

Original title: Mi vecino de abajo
© Text by Daniel Nesquens, 2011
© Illustrations by Fran Collado, 2011
© Ediciones SM, 2016

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، (SM)، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، دانیل نسکنس، و ناشر خارجی آن، SM، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت دانیل نسکنس این کار را کرده است.



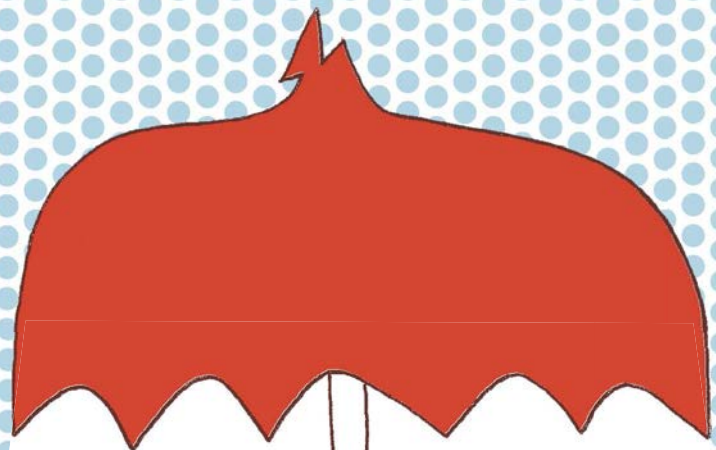
سرشناسه: نسکنس، دانیل، ۱۹۶۷ - م.
Nesquens, Daniel
عنوان و نام پدیدآور: جاسوس سیبل زورویی / نویسنده دانیل نسکنس؛
تصویرگر فران کوئادو؛ مترجم کزوان آبهشت.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۳۵ ص: مصور(رنگی).
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۳۲-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Mi vecino de abajo.
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: افسانه‌ها و قصه‌های اسپانیایی
موضوع: Spain -- Legends
موضوع: همسایگی
موضوع: Neighbors
شناسه افزوده: کوئادو، فران، تصویرگر
Collado, Fran
شناسه افزوده: آبهشت، کزوان، ۱۳۷۲ - مترجم
رده بندی دیویی: ۱۳۹۶ ج ۴۳۲ ن ۹۴۹۸ ن ۲۰۹۴۸۱۳۳۹۸
شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۶۴۵۲۸

جاسوس سیبل زورویی

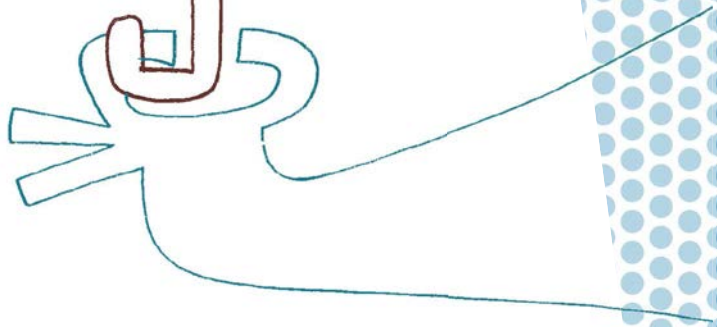
نویسنده: دانیل نسکنس
تصویرگر: فران کوئادو
مترجم: کزوان آبهشت
ویراستار: آرزو شهبازی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: مهدخت رضاخانی
ناظر چاپ: سینا برازوان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۷
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۳۲-۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱،
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.



تقديم به داريو



۱
می‌گویند زمان همه چیز را از بین می‌برد. شاید. هر چند فکر می‌کنم الان بچه‌تر از این حرف‌ها هستم که بخواهم چنین چیزی را درک کنم.

شاید این حرف درست باشد. ولی من خاطراتی از همسایه‌ی قدیمی‌مان دارم. همسایه‌ای که در طبقه‌ی پایین زندگی می‌کرد. خاطراتی که هنوز زنده است. بیشتر از دوازده مستأجر در واحد طبقه‌ی پایین زندگی کرده‌اند. این واحد الان خالی است. گذاشته‌اند برای فروش. صاحب‌خانه کاغذی روی تابلوی اعلانات ساختمان زده و رویش خیلی بزرگ نوشته:

**یک‌واحد
با فروش می‌رسد.**



اگر پولش را داشتم، دوست داشتم بخرمش. اما با پولی که من توی قلک خوکی شکلم دارم، فکر نمی‌کنم بتوانم حتی یکی از موزاییک‌های کف راهرویش را بخرم.



پلتوونین

آن همسایه‌ای که زمانی طبقه‌ی پایین ما زندگی می‌کرد، مردی
قدبلند بود. قیافه‌اش دوست‌داشتنی بود. دندان‌هایش سفید
بود و از خندیدن خوشش می‌آمد.

خارجی بود. اهل اینجا نبود. ولی جوری زبان اسپانیایی حرف
می‌زد، انگار چند کیلومتریِ بایادولید یا سالامانکا زندگی کرده.
همسایه‌ی ما همیشه لبخندِ گشادی روی لب داشت که دیدنش
آدم را نگران می‌کرد، اما در مجموع مردِ آرامی بود. نه چاق
بود نه لاغر. فکر کنم سیگار هم نمی‌کشید.

نام خانوادگی‌اش پلتوونین بود.

این طوری تلفظ می‌شد: پِل... توو...

نِین. دو تا واو داشت. بله. نون هم دو تا

داشت. البته بین دو تا حرفِ نون یک کسره

هم باید داشته باشد. از من نپرسید نام خانوادگی

دیگری هم داشت یا نه، چون نمی‌دانم.

یک روز شنیدم دارد درباره‌ی خانه‌ای در پرکا حرف

می‌زند.

ایسلند تمیزترین کشور دنیاست. پرچم خیلی قشنگی هم دارد.

پایتخت ایسلند شهر ریکیاویک است. کل جزیره هم فقط کمی بیش از سیصد هزار نفر سکنه دارد. همه همدیگر را می‌شناسند و توی مراسم‌های مختلف کنار هم جمع می‌شوند و گپ می‌زنند.

نمی‌دانستم برکا کجاست. اما چون یک ذره بین خریده بودم، حسابی گشتم و گشتم تا اینکه فهمیدم برکا اسم یک شهر کوچک در شمال غربی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی اروپاست. توی ایسلند. ایسلند کشوری است که یک عالمه آتش فشان، یخچال طبیعی، آب‌دره، آبشار، کوه یخ، آب فشان و همسایه دارد.



س. پلتوونن

درست بالای سوراخ چشمی در خانه‌ی همسایه‌ی ما تابلویی پلاستیکی زده بودند که رویش خیلی واضح نوشته بود: «س. پلتوونن» همه‌اش هم با حروف توپُر. همه‌ی حروف هم کمی به سمت راست خم شده بودند. فکر می‌کنم بهش می‌گویند ایتالیک. تابلو را هم با سه تا پیچ که سرشان تخت و صاف بود به در چسبانده بودند. یکی از پیچ‌ها نبود. پیچ گوشه‌ی پایین سمت راست. شاید افتاده بود. شاید از اول هم پیچی بهش نزده بودند.



هر وقت که از جلوی در آن خانه رد می‌شدم، می‌ایستادم و تابلو را نگاه می‌کردم. خودش یک پا مراسم ویژه بود. پیچ‌ها را می‌شمردم. یک، دو، سه. واوها را می‌شمردم. یک، دو. همیشه دوست داشتم بدانم آن سین مخفف چیست.

- سین مثل سیگورخن.
- سین مثل سیگور.
- سین مثل سولوی.
- سین مثل سنوری.
- سین مثل سباستین.
- سین مثل ساموئل.
- سین مثل سون.
- سین مثل سپ.
- سین مثل سیسل.
- سین مثل سیموس.
- سین مثل سکوال.
- سین مثل سایون.
- سین مثل سیمون.
- سین مثل سالار.
- سین مثل سریع.
- سین مثل سربه‌زیر.

شاید هم سین مثل سبیلو!





بیاید تا برایتان از فران کوپادو بگویم!

فران وقتی بچه بود، تمام وقتش را صرف بزرگ شدن می کرد و برای همین، وقت نداشت تقریباً هیچ کار دیگری انجام بدهد. فقط برای چند تا کار وقت داشت که خوشبختانه نقاشی کشیدن یکی از همین کارها بود. الان هم که بزرگ شده، بیشتر وقتش را به نقاشی کشیدن می گذراند. فران دوست دارد تا با نقاشی هایش لبخند به لب مردم بیاورد. وقتی مردم می خندند، خود او هم خوشحال می شود و لبخند می زند، اما خودش هم می داند که بعضی وقتها، خندانند مردم کار سختی است. فران خوب می داند که بهترین کار، همیشه این است که مشغول کاری باشد و بی کار نماند.

فران کوپادو در سال ۱۹۸۴ در شهر آلبائته به دنیا آمده است. طراح و تصویرگر است و در شهر کوئینکا در رشته هنرهای زیبا تحصیل کرده. فران بعد از تحصیلاتش، برای کار راهی بارسلونا شده و تا امروز با خیلی از ناشران کودک و نوجوان در اسپانیا همکاری داشته و برای کتاب هایشان تصویرسازی کرده. فران با تعدادی از شرکت های تبلیغاتی هم سابقه همکاری دارد. راستی، فران کوپادو تعدادی از آثار خود را در وبلاگش گذاشته. این هم نشانی وبلاگ او:

isladebabia.blogspot.com.es



بیاید تا برایتان از دانیل نسکنس بگویم!

دانیل عاشق روزهای آفتابی است. روزهای ابری را هم خیلی دوست دارد، ولی روزهای ابری از خانه نمی آید بیرون. روزهای آفتابی، چرا. آبراهه قدیمی و بزرگ نزدیک خانه دانیل قرار دارد. آبراهه پُر آب و عمیقی به اسم آبراه سلطنتی آراگون. آب آنجا گل آلود است و یک جورهایی به رنگ سبز می زند. ضمناً نه خیر، نمی شود ته آن را دید، چون اصلاً زلال نیست. یک روز که دانیل داشت در امتداد این آبراه قدم می زد، یک دفعه داستان آقای پلتوون به ذهنش رسید. البته قد دانیل آن قدرها بلند نیست که در آن لحظه، توی آبراه بوده باشد، بلکه داشت کنار آن قدم می زد. همین طور که راه می رفت، با خودش می گفت که آقای پلتوون هم ممکن است موطلایی باشد، هم مومشکی. هم می تواند قدبلند باشد، هم قد کوتاه. خلاصه به همه ی ویژگی های او فکر می کرد... در بین این فکرها، با خودش گفت که اگر به قدم زدن ادامه بدهد، حتماً می رسد به خانه ی دوستش روسا. برای همین پیچید به راست، بعد به چپ، بعد مستقیم رفت و دوباره پیچید به راست، تا اینکه رسید جلوی در خانه ی او. زنگ را زد و صدای آشنایی از او پرسید که «کیه؟»

دانیل گفت: «منم، آقای پلتوون.»

دوستش جواب داد: «کسی به این اسم نمی شناسم.»

- ببخشید روسا، خودم، نسکنس.

- سلام دانیل! بیا بالا! منتظرت بودیم. بیا یه فنجون چای بخوریم. خولی یه

کیک محشر آورده.

- شکلاتیه؟

- آره، شکلاتیه.

- الان پَر می کشم و می آم بالا.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی



اینستاگرام هوپا

hoopa_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

www.hoopa.ir



باشگاه هوپایی ها

<http://t.me/hoopaclub>

